

«تاریخ‌نگاری» چه اهمیتی دارد؟ «تفکر تاریخی» چه ضرورتی دارد؟

روزهای رفته‌ای که تکلیف آینده را روشن می‌کنند

دکتر علی‌اکبر فرهنگی
 استاد مدیریت رسانه

در پی نشر دو کتاب «تاریخ تفکر مدیریت» که سال گذشته ترجمه و تدوین کردم و «تاریخ تحلیلی جامعه‌شناسی دیوانسالاری در ایران» که امسال تألیف کردم بسیار مورد پرسش واقع شدم که چرا تا این حد بر «تاریخ‌نگاری» تمرکز و تأکید دارم؟ چرا به جای پرداختن به «تاریخ» یک علم، نگاه‌مان را به آینده ندھیم یا تمرکزمان را بر حل مسائل امروز جامعه نگذاریم؟ اهمیت پرداختن به «تاریخ‌نگاری» در هر رشته‌ای چیست؟ اساساً رسیدن به «تفکر تاریخی» چه ضرورتی برای نسل امروز و حل معضلات امروز جامعه ما دارد؟ گفتار پیش رو، در واقع پاسخی موجز به این دست از پرسش‌ها است.

برای باورم که «تاریخ‌نگاری» از آن رو که پیشینه هردانشی را برای اهالی آن حوزه روشن می‌کند یکی از ضرورت‌ها در هر رشته و دانشی است. به‌عبارتی، در جریان تاریخ‌نگاری درمی‌یابیم که یک رشته خاص چه سیر تحولاتی را طی کرده و در نهایت این تحولات به کجا رسیده است. طبیعتاً، تاریخ‌نگاری در هر رشته‌ای این امکان را فراهم می‌آورد که ضمن آگاهی از گذشته، بررسی کنیم که آینده هر رشته دانشی به چه سمت و سویی خواهد رفت و چه مسائلی در آینده می‌تواند موضوع تحقیق و بررسی در هر رشته باشد. بنابراین، تاریخ‌نگاری با آگاهی که از گذشته یک علم به ما می‌دهد راه امروز و افق آینده را برای ما روشن‌تر می‌کند. بنابراین، با وجود اینکه از تاریخ درس می‌گیریم، می‌توانیم با بررسی روندی که یک پدیده در طول تاریخ داشته، دریابیم که در آینده چه مسیری را طی خواهد کرد و تا حدودی در خود برای آن آینده، آمادگی ایجاد کنیم.

متأسفانه «تاریخ‌نگاری» در حوزه‌های دانشی مختلف در کشور ما چنان که باید جدی گرفته نمی‌شود و زمانی که از چرایی این غفلت پرسش می‌کنیم، اغلب می‌شنویم که گفته می‌شود هر زمانه‌ای الزامات و اقتضائات خاص خود را دارد و نمی‌توان برای حل مسائل امروز، صرفاً بر تفکر و رهیافت‌های گذشته تکیه کرد. اما واقعیت این است که حتی مسائلی که امروز ما با آنها دست و پنجه نرم می‌کنیم از یک پیشینه و عقبه برخوردار است. مسائل امروز ما یک مسیری را طی کرده است، جامعه از یک جایی شروع شده و مراحلی را پشت سر گذاشته است. در حافظه جمعی همه ما، یک «تاریخ» نهفته است و نمی‌توان آن را نادیده گرفت. برای مثال، ممکن است حمله مغول را هیچ‌یک از ما درک نکرده باشیم اما در حافظه تاریخی و هویت جمعی ما چنین غارتگری ثبت شده است و نشان دهنده تاریخی است که بر این مملکت و هویت جمعی ما گذشته است و نمی‌توان آن را نادیده گرفت و در افق دیدمان در آینده از آن غفلت کرد.



«شناخت تاریخ» این اعتمادبه‌نفس را به یک جامعه می‌دهد که با آگاهی از توانمندی‌های گذشته برای آینده‌اش تصمیم‌گیری کند. به این اعتبار، می‌توان مدعی شد کشورهایی که به «تاریخ‌نگاری» و «تفکر تاریخی» اهمیت بیشتری می‌دهند آینده‌نگری بیشتری هم دارند

با توجه به ضرورتی که مطالعات تاریخی و تاریخ‌نگاری در هر رشته‌ای دارد، طبیعتاً هر رشته‌ای به سهم خود کوشیده تا به این فضا (تاریخ‌نگاری) ورود کند. برای مثال در رشته جامعه‌شناسی، استادانی چون دکتر غلامحسین صدیقی که یکی از بنیانگذاران جامعه‌شناسی در ایران است یا مرحوم دکتر غلامعباس توسلی و دکتر باقر ساروخانی و... هر یک آثاری را در حوزه تاریخ جامعه‌شناسی به رشته تحریر درآورده‌اند، اما در حوزه مدیریت کمتر «تفکر تاریخی» جدی گرفته شده است، هر چند که بیشتر در دهه ۱۳۵۰، دکتر علیرضا بشارت، اشاراتی در مورد تاریخ مدیریت در دنیا مطرح کرده است منتها در پژوهش ایشان بیشتر تاریخ مدیریت در جهان محل نظر است و به ایران پرداخته نشده است. شاید نخستین کارهایی که در زمینه تاریخ مدیریت در ایران انجام شده، دو کتاب «تاریخ تفکر مدیریت» و کتاب «تاریخ تحلیلی جامعه‌شناسی دیوانسالاری در ایران» باشد. من در این دو اثر کوشیده‌ام تا به این دغدغه جدی یعنی «ضرورت تاریخ‌نگاری در رشته مدیریت» بپردازم.

«تاریخ تحلیلی جامعه‌شناسی دیوان سالاری در ایران» نشان می‌دهد که ایران یک حکومت دور و دراز داشته و بیش از سه هزار سال پیش از میلاد مسیح قدمت دارد. از آن جمله می‌توان به حکومت‌های اکد، اتشان، چغازنبیل و... اشاره کرد. وجود این حکومت‌ها نشان می‌دهد که در ایران از سه هزار سال پیش، یک دیوانسالاری گسترده‌ای حاکم بوده است. این دیوانسالاری‌ها در برخی از مواقع نیز بسیار کارآمد بوده‌اند و می‌توان با آگاهی از آنها، امروز نیز از این کارآمدی بهره گرفت.

واقعیت این است که یکی از جدی‌ترین مسائلی که بویژه در حوزه علوم انسانی با آن مواجه هستیم این است که ما «تولید فکر» نداریم و به مسائل بومی‌مان نمی‌اندیشیم. به نظر می‌رسد که یکی از پیامدهای غفلت از تاریخ‌نگاری همین خلا تولید فکر باشد. علم را باید از هر جایی گرفت اما اگر این علم از درون خود جامعه تولید شود، جامعه به شیوه درست‌تری ساماندهی می‌شود.

«شناخت تاریخ» این اعتماد به نفس را به یک جامعه می‌دهد که با آگاهی از توانمندی‌های گذشته برای آینده‌اش تصمیم‌گیری کند. به این اعتبار، می‌توان مدعی شد کشورهایی که به «تاریخ‌نگاری» و «تفکر تاریخی» اهمیت بیشتری می‌دهند آینده‌نگری بیشتری هم دارند.



«حس میهن دوستی» در گفت‌وگو با دکتر ناصر تکمیل‌همایون



همروز، تهران، ایران

«حس میهن دوستی» در گفت‌وگو با دکتر ناصر تکمیل‌همایون

پاریس قشنگ است اما خانه من نیست!

چرا باید ایران را دوست بداریم؟

آریا قربانی

۵۰ سال پیش در دانشگاه پاریس تحصیل کرد و پس از اتمام تحصیلات به ایران بازگشت. این بازگشت اما خاص او نیست و به قول خودش اکثر قریب به اتفاق هم‌نسل‌هایش پس از اتمام تحصیلات در اروپا و آمریکا، به ایران بازمی‌گشتند؛ نه به این خاطر که وضعیت سیاسی و اجتماعی در جامعه آن زمان، ایده‌آل‌شان بود؛ چون دغدغه «ساختن» داشتند!

دکتر ناصر تکمیل‌همایون این روزها در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی مشغول تحقیق و پژوهش است؛ جامعه‌شناسی، شرق‌شناسی و تاریخ از دغدغه‌های مطالعاتی اوست که در این زمینه‌ها آثار تحقیقی بسیاری هم تدوین و تألیف کرده است؛ «تاریخ ایران در یک نگاه»، «تاریخ اجتماعی و فرهنگی تهران»، «مشروطه‌خواهی ایرانیان» و «مرزهای ایران در دوره معاصر» از جمله آنها است.

ایشان بسیار صمیمانه و گرم در دفتر کارشان پذیرای ما شدند تا این نکته را به بحث بگذاریم که چقدر آن دغدغه «ساختن»ی که در میان هم‌نسلان او باارز بود، هنوز هم در میان جوانان امروز وجود دارد؟ «حس میهن دوستی» چگونه و از کجا ریشه می‌گیرد؟

جناب دکتر تکمیل‌همایون، شما از دانشگاه پاریس دکترا «جامعه‌شناسی تاریخی» گرفتید. چرا پس از اتمام تحصیل‌تان به ایران بازگشتید؟ آیا آن زمان برای شما در فرانسه شرایط بهتری برای کار و زندگی فراهم نبود؟

آن روزگارانی که به خارج از کشور می‌رفتیم، هدف ما تنها ادامه تحصیل بود و می‌خواستیم برای ایران، اندوخته‌های فراوانی هم از خارج فراهم کنیم و برای خدمت به مردم کشورمان به ایران بازگردیم و در خدمت نسل جوان جامعه باشیم.

آمار دقیقی ندارم اما می‌دانم ۵ تا ۱۰ درصد افرادی که در آن دوره، برای ادامه تحصیل عازم اروپا و آمریکا می‌شدند، در آنجا سکونت می‌کردند و به کار مشغول می‌شدند؛ اما اغلب فارغ‌التحصیلان به ایران بازمی‌گشتند. وقتی هم که برمی‌گشتند، دانشگاه‌ها و پژوهشگاه‌هایی در داخل ایران بودند که آنان را استخدام می‌کردند.

وقتی به ایران بازگشتید بازار کار در ایران برای رشته شما چطور بود؟

سال ۱۳۵۶ وقتی از پاریس برگشتم، مؤسسه‌ای که اکنون سر چهارراه فلسطین است، یک مؤسسه آموزشی و پژوهشی بود که اغلب ما آنجا می‌رفتیم و مشغول کار می‌شدیم تا از دانشگاه‌ها دعوت‌نامه برسد و معین شود کجا باید خدمت کنیم. در مدت کمی که آنجا ماندیم، پرونده سیاسی مرا پیدا کردند و من به هیچ شغلی ندادند. به‌کار نگرفتن من، به آن اوضاع خفقان‌زده استبدادی برمی‌گشت. اما عشق به ایران، استقلال و آزادی آن، ما را بر آن می‌داشت که بعد از اتمام تحصیلات به کشور بازگردیم.

این «حس میهن‌دوستی» در شما و هم‌نسلان‌تان بسیار قابل تأمل است. فکر می‌کنید چرا امروزه برخی تحصیلکرده‌های دانشگاهی ما «تمنای رفتن» دارند و بعد از اتمام تحصیلات تکمیلی‌شان هم ترجیح‌شان به اشتغال و کار در خارج از کشور است؟

متأسفانه امروز اگر صد دانشجو برای ادامه تحصیل به خارج فرستاده شود، احتمالاً فقط ۵ درصدشان یا کمی بیشتر برگردند که درصد بسیار کمی است.

حالی است که گستردگی مفهوم هویت در جامعه ایرانی وسعت بیشتری پیدا می‌کند؛ ما ایرانی‌آذری، گیلانی، خراسانی، ترکمن یا هویت‌های دینی، شیعه، سنی، یهودی، مسیحی و... داریم. این است که می‌توان از هویت‌های متعددی در جامعه ایرانی سخن گفت. البته هویت‌های ایرانی به بیرون از جغرافیای سیاسی کنونی ایران هم دامن می‌کشد. هویت آن چیزی است که شخصیت یا تشخص و ویژگی روانی – اجتماعی فرد و جامعه را بیان می‌کند. هویت، خود در حال تحول است. برای مثال، هویت ملی امروز ما با هویت ملی که در زمان جنگ با روس‌ها بود، فرق دارد. هویت ملی که در دوران صفویه شکل گرفت، با هویت سلسله‌های ایرانی مثل سامانیان، صفاریان و طاهریان متفاوت است. در نتیجه هویت امروز ما با دوران کوروش کبیر و هخامنشیان فرق دارد. این هویت مرتب تغییر کرده و تحول یافته است، ولی این تغییر مثل تطویر یک درخت است؛ درست است که درخت در مراحل رشد خود تغییر کرده و ارتفاع می‌گیرد ولی از ریشه بریده نمی‌شود.

هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند بدون هویت به حیات خود ادامه دهد. حسن این هویت در تحول بی‌امان او است. اگر این هویت در پیوند با فرهنگ جامعه قرار گیرد و شرایط نوین اجتماعی و تاریخی در جهان را در نظر بگیرد، به ما حیات و زندگی می‌دهد، اما اگر قرار باشد که هویتی بسته و در تنگنا قرار داشته باشیم، هویت بتدریج می‌میرد. اگر قرار باشد دور ایران دیوارهای بزرگ کشیده شود و هیچ رابطه‌ای بین ایران و جهان وجود نداشته باشد، این وضعیت به مانند آب استخری می‌ماند که نه چیزی به آن وارد شده و نه چیزی از آن خارج می‌شود؛ بديهی است بتدریج آب از بین می‌رود. حیات جوامع به پیوند آنها با جهان ضمن حفظ استقلال شان، وجود آزادی در درون جامعه و عدالت و دموکراسی وابسته است و در این شرایط رشد پیدا می‌کند. دموکراسی در درون جامعه، هویت هم از تکاپو می‌افتد.

زندگی می‌دهد، اما اگر قرار باشد که هویتی بسته و در تنگنا قرار داشته باشیم، هویت بتدریج می‌میرد. اگر قرار باشد دور ایران دیوارهای بزرگ کشیده شود و هیچ رابطه‌ای بین ایران و جهان وجود نداشته باشد، این وضعیت به مانند آب استخری می‌ماند که نه چیزی به آن وارد شده و نه چیزی از آن خارج می‌شود؛ بديهی است بتدریج آب از بین می‌رود. حیات جوامع به پیوند آنها با جهان ضمن حفظ استقلال شان، وجود آزادی در درون جامعه و عدالت و دموکراسی وابسته است و در این شرایط رشد پیدا می‌کند. دموکراسی در درون جامعه، هویت هم از تکاپو می‌افتد.

بعضی معتقدند که «واقعیت» در جامعه ایران در حال شکل گرفتن است؛ نخست، زنان امروز جامعه ما هستند که هیچگاه در تاریخ ایران، اعتبار امروزی را نداشته‌اند. آنچه که امروز، ما در زنان می‌بینیم در هیچ دوره‌ای از تاریخ ایران سابقه نداشته است. دوم نسل جوان جامعه امروز ما است. آنچه جوانان ما را دلسرد می‌کند هویت، تاریخ و دین و مذهب‌شان نیست بلکه ضعف‌ها و کاستی‌هایی است که ما در استانداردهای عدالت اجتماعی‌مان پیدا کرده ایم و گرته هنوز هم حس میهن‌دوستی و احساسات مذهبی و هویتی در جوانان ما پررنگ است اما اگر احساس کنند بیش از این از عدالت اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی برخوردار می‌شوند بیشتر هم تمایل پیدا می‌کنند که به کشورشان خدمت کنند و کمتر هم «تمنای رفتن» در آنان شکل می‌گیرد.

دسترس است و طبیعتاً به دلیل جاذبه این برنامه‌ها، به آنها جذب هم می‌شوند، چراکه گاهی آنچه در جامعه خودمان به جوانان ارائه می‌شود، جذابیت‌های لازم را برای نسل امروز ندارد.

انتوپسای امروز ایرانیان چیست که می‌تواند برایشان امیدآفرین باشد؟

آنچه برای ما امیدبخش است و طی تاریخ هم همواره وجود داشته در کلام فردوسی متجلی می‌شود، آنجا که می‌گوید:

به با ما بگردد کلاه مهی
 به نظر می‌رسد امیدی همواره در تاریخ هویت ایرانی وجود داشته است؛ قریب از اسلام هر وقت جامعه در شرایط نامطلوب قرار می‌گرفت؛ بلافاصله این اندیشه نضح می‌گرفت که یک سوشیالیست(منجی) خواهد آمد و جامعه

را نجات خواهد داد. اکنون هم در ایران با همه گرفتاری‌ها، این اندیشه منجی گرای ما را به آینده امیدوار می‌کند.

از نظر شما، رؤیای ایرانی امروز چیست؟

به اعتقاد من چند «واقعیت» و نه «رؤیاء»، در جامعه ایران در حال شکل گرفتن است؛ نخست؛ زنان امروز جامعه ما هستند که هیچگاه در تاریخ ایران، اعتبار امروزی را نداشته‌اند. آنچه که امروز، ما در زنان می‌بینیم در هیچ دوره‌ای از تاریخ ایران سابقه نداشته است. من حتی اگر قدری جسارت کنم شاید بتوان گفت که در تاریخ بشریت هم کم نظیر بوده است. دوم نسل جوان جامعه امروز ما است. جوانان ما طالب مسائلی هستند که اگر این مطالبات را بخواهیم فهرست‌وار بگوییم این است که در اثر برخی زیاده‌روی‌های آیینی و قشری‌گری مذهبی بازگشت به بُعد ملی را مطالبه می‌کنند. آنان که دم از کوروش کبیر می‌زنند، همه سلطنت‌طلب نیستند، من در یکی از سخنرانی‌هایم عنوان کردم که آن کوروشی که محمدرضا شاه از آن صحبت می‌کرد، یک پول سیاه هم نمی‌ارزد، اما کوروشی که در تاریخ ایران وجود داشته، در قرآن با عنوان ذوالقرنین یاد شده و در کتاب مقدس یهود و مسیح به آن اشاره می‌شود، آن کوروش و منشورش برای جوانان امروز می‌تواند افتخارآفرین باشد. این یک نوع ناسیونالیسم فرهنگی نوین مدنی است. و دیگر اینکه با وجود همه قشری‌گری‌ها، مذهب برای جوانان طرد نشده است، همین جوانان در روز عاشورا وارد میدان عزاداری می‌شوند. تعداد زیادی که با پای پیاده به کربلا می‌روند، شاهی بر این مدعا است. بنابراین همچون گذشته اعتقادات دین در میان ایرانیان و جوانان ما غیرقابل انکار است. بنابراین آنچه جوانان ما را دلسرد می‌کند هویت، تاریخ و دین و مذهب‌شان نیست بلکه ضعف‌ها و کاستی‌هایی است که ما در استانداردهای عدالت اجتماعی‌مان پیدا کرده ایم و گرته هنوز هم حس میهن‌دوستی و احساسات مذهبی و هویتی در جوانان ما پررنگ است اما اگر احساس کنند بیش از این از عدالت اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی برخوردار می‌شوند بیشتر هم تمایل پیدا می‌کنند که به کشورشان خدمت کنند و کمتر هم تمنای رفتن در آنان شکل می‌گیرد.

درخواست دیگر نسل جوان مدرنیته است؛ آن مدرنیته‌ای که بتواند به این سه عامل درونی کشور؛ یعنی «استقلال»، «آزادی» و «عدالت» مدد برساند و آنها را جلو ببرد.

آینده ما را جوانان و زنان ترسیم خواهند کرد و به استقلال، آزادی و دموکراسی و عدالت تحقق خواهند بخشید. البته باید بدانیم که این مطالبات یک‌شبه، یکساله و دوساله محقق نمی‌شود، این پروسه زمان‌بر است اما جامعه به آن سمت خواهد رفت.

چرا باید ایران را دوست داشت؟

من اگر ایرانی نبودم اما دانش و سواد من به اندازه امروز بود و شغلم جامعه‌شناسی تاریخی بود، تاریخ، جامعه و فرهنگ این سرزمین برای من جاذبه داشت. برای اینکه دربردارنده سرزمینی زیبا، حکومت، جامعه، اندیشه، فکر، ادبیات، مدنیت، مردم خوب و... است. تقریباً می‌توانم بگویم که ۸۰ درصد سفرنامه‌های خارجی را خوانده‌ام، هیچ کدام از رفتار ایرانیان ناراضی نبوده‌اند. این مردم و این جامعه برای منی که سیاح بوده‌ام خوشایند است. دوم اینکه هر کسی آشنایت خود را دوست دارد. این یک امر فطری است. انسان با اکولوژی خود پیوند می‌خورد.

فرهنگ ما با اکولوژی ما گره خورده است. کسانی که در دوست داشتن ایران تردید دارند، بیمار فرهنگی هستند. اما گاه برخی اعتقادات شوونیستی دارند و فکر می‌کنند که ملت بزرتری هستند، این تفکر باطلی است و می‌تواند آسیب‌زا باشد. باید اعتقاد داشته باشیم که تمام مردم جهان، انسان هستند، به قول ناصر خسرو «خلق همه جملگی نهای خدایند» ۵۰ سال پیش جامعه‌شناسی، شرق‌شناسی و تاریخ خواندم و برگشتم تا داشته‌های خود را به جامعه ارائه کنم، حال اینکه چقدر موفق شدم یا نشدم بماند. اما در این مدتی که به ایران بازگشتم بارها و بارها موقعیت‌هایی برای من جهت رفتن به خارج از کشور فراهم شد، اما گفتم:

من نو گل این باغم، اگر تشنه دهم جان
 حاشا که به گلخانه همسایه گریزم
 ایران وطن من است، خانه من است و می‌خواهم در رستاخیز از خاک تو برخیزم